

گفت و گو با مرد تبیه‌کار که کلکسیونی از جرایم در پرونده‌اش دارد

## کاری جز سرقت و کلاهبرداری بلد نیستم

میانسال است اما کلکسیونی از جرایم را قبل از دستگیری انجام داده و برای این که به پول برسد، از ارتکاب هیچ جرمی غافل نشده است.

محمود با موتورسیکلت سرقتی در خیابان در حال عبور بود که مأموران پلیس آگاهی به او مشکوک شده و دستگیرش کردند. با دستگیری

مترهم میانسال، راز جرایم دیگرش برملا و پرونده‌اش سنگین و چند صد صفحه‌ای شد. در ادامه گفت و گوی تیش با این مترهم را می‌خوانید.



تیش

رودر رو

# تیش

۲ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم

چهارشنبه ۲۴ آبان ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۳۹

۴ | خود را معرفی کن.

محمود ۴۷ ساله هستم.

۴ | سابقه داری؟

دو بار به جرم سرقت و فروش مال غیر دستگیر شدم.

۴ | این بار به چه جرمی دستگیر شدی؟

سرقت موتورسیکلت، جعل عنوان و کلاهبرداری از زنان.

۴ | متاهلی؟

بودم ولی همسرم از دست خلاف‌هایم خسته شد و طلاق گرفت. چون با در حال خلاف بودم یا در زندان. بچه‌هایم با او زندگی می‌کنند.

۴ | چرا خلاف می‌کنی که زندگی‌ات را از دست بدهی؟

من با خلاف بزرگ شدم و شغل من شده است. وقتی راحت می‌توانی خلاف کنی و پولدار شوی، چرا باید سراغ کارهای سخت بروی؟

۴ | چگونه موتورسیکلت سرقت می‌کردی؟

در پوشش خریدار سر قرار می‌رفتم و در یک لحظه غفلت صاحب موتور، گازش را می‌گرفتم و می‌رفتم.

۴ | طعمه‌هایت را از کجا پیدا می‌کردی؟

از سایت‌های آگهی فروش شناسایی می‌کردم و در پوشش خریدار قرار می‌گذاشتم.

۴ | بیشتر توضیح بده.

وقتی سر قرار می‌رفتم، به بهانه تست فنی سوار موتور می‌شدم و گازش را می‌گرفتم و می‌رفتم. گاهی صاحب موتور ترک من می‌نشست که کار سخت‌تر بود. به بهانه خرید مجبور می‌کردم پیاده شود و همان لحظه گازش را می‌گرفتم و فرار می‌کردم.



۴ | بعد از سرقت چه می‌کردی؟

از کان موتور را به صورت دستکوب تغییر می‌دادم و بعد خیلی شیک می‌فروختم شان.

۴ | کسی شک نمی‌کرد؟

نه. کارم را بلد بودم.

۴ | بیشتر چه موتورهای سرقت می‌کردی؟

من دنبال موتورهای ۱۲۵ سی‌سی نبودم. بیشتر بنلی و موتورهای راکه قیمت‌شان بالای ۱۵۰ میلیون تومان بود، می‌دزدیدم که برایم صرفه داشته باشد.

۴ | چند سرقت انجام دادی؟

هشت موتور سرقت کردم.

۴ | پس پول خوبی‌گیرت آمد؟

نه. راضی نیستم. اگر موتوری راکه با آن دستگیر شدم، زیاد نگه نمی‌داشتم، گیر نمی‌افتم و بیشتر می‌توانستم سرقت کنم.

۴ | در پرونده‌ات کلاهبرداری از زنان هم دیده می‌شود.

بله. هشت زن از من به جرم کلاهبرداری شکایت کردند.

۴ | چرا از آنها کلاهبرداری کردی؟

خب کار غیرقانونی می‌خواستند. من ادعا می‌کردم با نفوذی که در ادارات و دادسراها دارم، می‌توانم مشکل‌شان را حل کنم.

در جلسات مختلف وقتی اعتمادشان جلب می‌شد، به بهانه خرید، کارت بانکی آنها را می‌گرفتم و از حساب‌شان به کارت خودم پول می‌زد و فرار می‌کردم.

۴ | دلت برای مالباخته‌ها نمی‌سوخت؟

نه. چرا دلم باید برای آنها بسوزد. آنها در کل می‌خواستند برای کارشان رشوه بدهند، حالا من با نقش بازی کردن، آن پول را به حساب خودم می‌ریختم و کلاه‌شان را برمی‌داشتم.

۴ | فکر می‌کنی انتهای خط تو کجاست؟

زندان. بعد از آزادی دوباره چرخه جرم تکرار می‌شود احتمالاً. من کاری جز دزدی و کلاهبرداری بلد نیستم.

## عملیات نفسگیر داخل مخزن بتونی

خیلی از ما جان‌دوست هستیم و حاضریم برای حفظ جان‌مان هر کاری انجام دهیم اما برای نیروهای امدادی مثل آتش‌نشانان، امدادگران هلال‌احمر و نیروهای اورژانس، ماجرا فرق می‌کند؛ آنها حفظ جان مصدوم و بیماران را مقدم بر جان خود می‌دانند. علی اکبری، کارشناس ۲۸ ساله اورژانس تهران با شش سال سابقه کار در این حوزه هم جزو همین آدم‌هاست که چند روز پیش جان‌ش را برای نجات یک مصدوم به خطر انداخت. جام‌جم گفت و گویی با او انجام داده که می‌خوانید.

۴ | آقای اکبری از روز عملیات بگویید.

ساعت حوالی ۱۲ و ۳۰ دقیقه ظهر بود که کارگران در تماس با اورژانس اطلاع دادند یکی از همکاران‌شان دچار حادثه شده است و با آتش‌نشانی هم تماس گرفته بودند. حادثه در منطقه ۲۲ خیابان وفایی و داخل یک مخزن آب در حال ساخت بتونی رخ داده بود. ظاهراً این مخزن ظرفیت نگهداری ۱۰۰ هزار مترمکعب آب را داشت و ارتفاع هر ستون این مخزن ۱۰ تا ۱۲ متر بود، البته هنوز آبیگری نشده بود و ما هم اطلاع نداشتیم. در این فکر بودیم اگر مخزن آبیگری شده و مصدوم به احیا نیاز داشت، چه اقداماتی انجام دهیم. این فرد مسئول خرید پروژه بود، به خاطر حس کنج‌کاو و وارد مخزن شده بود. دهانه مخزن به شکل یک دریچه کوچک ساخته شده بود تا موجود زنده‌ای وارد آن نشود. پله اضطراری هم نداشت و فقط یک نردبان گالوانیزه بدون جان‌پناه بود. وقتی به محل رسیدیم، دو نفر از عوامل آتش‌نشانی نیز در محل حضور داشتند. در

۴ | رفتید پایین؟

بله. با این‌که از کودکی ترس از ارتفاع داشتم، وارد مخزن شده و ۱۲ متر پایین رفتم. چند پله که رفتم، یک‌دفعه خیلی تاریک شد؛ در حدی که فکر کردم نکنند سر بخورم و بمیرم. با خودم گفتم تصمیمی است که گرفته‌ام و باید انجام دهم. کف مخزن خیلی تاریک بود. آن بنده خدا نمی‌دانست داخل مخزن یک سری دهل‌یز برای خروج اضطراری آب تعبیه شده و داخل یکی از دهل‌یزها که سه چهار متر ارتفاع داشت، سقوط کرده بود. با آتش‌نشانان بالای سرش رفتم و دیدیم روی فرعون افتاده و در همان



دست داشت، ساعد و کتفش هم دچار دررفتگی شده بود. مصدوم را براساس منابع علمی دنیا فیکس کرده و با کمک عوامل زحمتکش آتش‌نشانی به سطح برده، سپس به بیمارستان فیاض بخش منتقل کردیم.

۴ | خودتان که آسیب ندیدید؟

خوشبختانه خیر اما موقعی که از نردبان دوباره باید بالا می‌رفتم، ترسیدم (می‌خندد) این ترس هم ذاتی است. چون کفش‌های ماکفش نجات نیست و حالت سری دارد، البته قرار است لباس‌های جدید به ما بدهند اما وظیفه‌ای بود که با وجود ترس از ارتفاع و تمام خطرات، باید انجام می‌دادم. آدم دلش نمی‌آید بیماری که عزیز یک خانواده است و با آسیب او همگی درگیر می‌شوند، به حال خود رها کرده و به جان خودش فکر کند.

حالت آه و ناله می‌کرد. یک مرد حدود ۶۰ ساله که دائم می‌گفت دارم می‌میرم. سرش شکسته بود و سمت چپ پیشانی‌اش هم خونریزی داشت که خوشبختانه مشکل جدی نبود و بعد از گرفتن وسایل از همکارانم، خونریزی را مهار کردم. از طرف دیگر اگر او را حرکت می‌دادیم هر لحظه امکان داشت نخاعش آسیب ببیند، چون روی گردنش هم خیلی احساس درد داشت. با دوستان آتش‌نشان همفکری کرده و قرار شد به طور کامل او را فیکس کنم و با بستکی که قرار بود گروه امداد و نجات ارسال کند، او را به بالای مخزن بفرستیم. چون عرض بسکت از عرض دهانه ورودی مخزن بزرگ‌تر بود، حالت بدن مددجو باید عمودی می‌شد. یعنی او را باید به شکلی فیکس می‌کردم که خدای نکرده نخاعش آسیب نبیند. علاوه بر اینها او شکستگی مچ دست پا و ساق